أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم

بسم الله الرحمن الرَّحِيمِ

عرض شد، به طور کلی و در یک بیان کلی؛ قاعده نظر آقایان نسبت به مسأله عدم رضایت شارع در انجام یک فعل و از طرف دیگر تجویز آن و إباحه آن در جای دیگر و در موقف دیگر، بر این است که این حکایت از رضایت شارع می‌کند، منتهی به نحو اقلّ ثواباً.

شکی نیست که مسأله اقلّ ثواباً از دائرۀ إستحباب خارج نیست، چون یک شیء از نقطه نظر مرغوبیت و رضایت شارع، ممکن است در مراحل مختلف باشد، مرحله رضایت به نحو شدید باشد، این می‌شود إستحباب مؤکد یا مثلاً قریب به وجوب و اگر آن مرتبه رضایت در مراتب پایین‌تر باشد شارع إهتمام به او دارد ولی حالا انجام هم نداد، نداد ولیکن خوب است، مثلاً فرض بکنید مثل استحباب‌هایی که در همین مراتب نازله این استحباب‌ها بیان می‌شود و خود لسان دلیل هم حکایت از آن رتبه آن استحباب می‌کند.

خب در استحباب مراتب مختلف داریم، آن اکثر ثواباً و دیگری اقلّ ثواباً است، این مسأله مشخص است. این مطلبی است که خب آقایان در این باره فرمودند و به این کیفیت از مطلب گذشتند. ولی با بیاناتی که در روزهای گذشته نسبت به این قضیه شد؛ خدمت رفقا عرض کردیم که اصلاً به طور کلی این مطلب از دایره إستحباب و رضایت و تشویق شارع خارج است، چون در إستحباب تشویق و ترغیب ملحوظ است، حالا آن تشویق یک وقتی تشویق اشدّ است، یک وقتی تشویق، تشویق غیر شدید و تشویقِ عادی است. این کار را بکنید بهتر است، وقت ورود به مسجد پای راست را بگذارید، حالا پای چپ هم طرف گذاشت کسی که استنطاق و مواخذه نمی‌کند، وقتی که بیرون می‌آیید پای چپ را بگذارید، غذا را با دست راست بخورید با دست چپ نخورید، حالا اگر یک کسی چپ دست است اگر با دست چپ ناهار خورد شارع او را مذمت نمی‌کند، خب یک امر مستحبی در این‌جا ترک شده.

در این‌جا إستحباب در مراتب نازل است. اما یک وقتی استحباب، استحباب خیلی اکید است که مسأله

خیلی مهم است، فرض بکنید که من باب مثال إستحباب دعای روز عرفه، إستحباب صوم روز عرفه، یا إستحباب روزه در جمعه اوّل ماه رجب که همان لیلة الرغائب است این روزه‌های بسیار مستحب و خیلی أکید است، ما می‌بینیم که دستورات أکید راجع به این قضیه‌ها آمده، یا أعمال که در شب‌های قدر به خصوص شب بیست و سوّم که اصلاً بعضی‌ها گفتند توجه و پرداختن به آن أعمال در یک همچنین شب‌های خاصی اصلاً به قضیه سعادت و سرنوشت انسان برمی‌گردد.

دیگر این معلوم است که با إستحباب پنیر و گردو فرق می‌کند دیگر. این یک مسئلهٔ مشخصی است، ولی ما می‌بینیم بالاخره در هر دو مورد تشویق شارع است، حالا آن تشویق، تشویق مؤکد است به او می‌گویند استحباب مؤکد. آن تشویق، تشویق غیر مؤکد است به او می‌گویند استحباب غیر مؤکد.

این‌طور نیست که آن إستحباب مؤکد مانع بشود از بیان شارع نسبت به غیر مؤکد، آن به جای خود این هم به جای خود. بله یک وقتی در تعارض بین

دو استحباب ما می‌بینیم که شارع یکی را بر دیگری مقدم کرده، مثلاً در دعای روز عرفه داریم که اگر بخواهد در افراد حالت ضعف پیدا بشود بهتر است که روزه نگیرند و به دعا بپردازد چون دعا در آن روز، آن جنبه مقربیتش و جنبه توجیهش و جنبه تنبیهش و جنبه آن تثبیت انسان در آن موقعیت خاص، آن اهمیتش بیش از صومی است که در آن روز گرفته می‌شود، دعا به یک نحوی است که انسان حتماً باید در روز عرفه با آن شرایط خاص این دعا را به جا بیاورد که این دعای سیدالشهداء علیه السلام در روز عرفه بسیار بسیار دعای عجیبی است. خیلی دعای عجیبی است، اصلاً تمام فراز و نشیب زندگی انسان، مطالب، مسائل، قضایا، که در زندگی در سر راه انسان قرار می‌گیرد، یا خداوند از سر راه انسان برمی‌دارد، چگونه او را به خود نزدیک می‌کند، چه وسائل و اسبابی را خداوند برای توجیه او به سمت خودش فراهم می‌کند، خیلی دعای عجیبی است، خلاصه او دستگیری می‌کند.

چطور که دست انسان را در دست یک خبیر و بصیر قرار می‌دهد، البته این‌ها همه برای کسانی است

که در راه هستند وگرنه کسی که بخواهد اعراض کند از آن طرف هم وسایل اعراض و اسباب اعراض هم بر انسان پیش می‌آورد و همه این‌ها حکایت از این است یک دست غیبی و دست مرموزی مسائل و مطالب انسان را پیگیری می‌کند و انسان خودش متوجه نیست که چطور موانع برداشته می‌شود و چطور زمینه و بستر برای حرکت فراهم می‌شود.

در این دعا حضرت به خوبی این مطالب را برای انسان بیان می‌کنند، اصلاً تمام زندگی انسان را می‌ریزند رو و روشن می‌کنند، فکر انسان و راه انسان، مقصد انسان، از کجا انسان آمده و به کجا خواهد رفت و چه باید انجام بدهد و چه مسائلی باید متشبث بشود و امثال ذلک و این‌قدر این دعا، در وقت خاص و در موقع خاص مهم است که حتی از روزه روز عرفه که از روزه‌های معدود سال است، می‌گویند این بر آن ترجیح دارد و باید این را انسان مقدّم بدارد، علی کل حال در این‌جا در همین دعا هم قضیه و مسأله شوق را در آن‌جایی که تعارض است ملاحظه می‌کنید.

با این‌که شارع در این‌جا آمده و گفته که تو بهتر است بالاخره آن روزه به جا آورده نشود و به جایش شما دعا بخوانید، با توجه به این قضیه یکی می‌گوید که نه آقا در روز عرفه من اصلاً از روزه خوشم می‌آید، روزه را دوست دارم، گرچه موفق به خواندن دعا نشوم، خب این روزه را می‌گیرد و موفق به خواندن دعا هم نمی‌شود.

حالا این روزه برای او ثواب دارد یا نه؟ این هم جزو همین برنامه می‌آید، ببینید این قانونی که نقل کردیم و ترسیم کردیم برای این مسأله که برگشت همه این‌ها برمی‌گردد به مسأله حسن فاعلی، در آن‌جا همه این‌ها توجیه پیدا می‌کند که این‌ها ثواب دارد، منتهی در این ثواب دیگر شوقی نیست، ترغیبی نیست، خودت می‌دانی، از نظر ما، ما تشویق نمی‌کنیم، ما ترغیب به این عمل نمی‌کنیم، چون از نظر ما این مورد رضا نیست، آن که ما برای تو می‌خواهیم، آن که برای تو رضایت داریم این عمل است نه آن عمل، منتهی از باب این‌که دلت می‌خواهد، و حالت این‌طوری کشش دارد، تو خودت آمدی این عمل را انتخاب کردی.

اصلاً در خیلی از اوقات اینگونه می‌شود. و در این یک مسأله‌ای است که انسان می‌فهمد چطور بعضی از بزرگان و مربیان سلوک نسبت به بعضی‌ها بعضی از مسائل را تجویز می‌کردند، و همان را نسبت به بعضی‌ها می‌گفتند: نکن! این با همین فرمول قابل حلّ است، یعنی این وقتی نگاه می‌کند به آن شخص و به کیفیتش، به نفسش، به خصوصیاتش، او می‌فهمد ولی ما نمی‌فهمیم، وقتی نگاه می‌کند می‌بیند اصلاً این نفسش نمی‌تواند یک همچنین عمل و همچنین کاری را انجام بدهد، می‌گوید تو بکن، به دیگری می‌گوید تو نکن، تو که اهل این حرف‌ها نیستی این برای تو نیست! تو باید به فلان دستور عمل کنی، تو به فلان چیز عمل کن.

یعنی در این‌جا مسأله حسن فاعلی آمده غالب بر مسأله حسن فعلی شده است. اصل قضیه این است که انجام نده، برایت خوب نیست، ولی الآن چه کار کند؟ این الآن در یک فضایی است که فقط این عمل را می‌تواند انجام بدهد، حالش اقتضای این را می‌کند، البته در صورتی که برایش خطر نباشد، اگر

خطر باشد به طور کلی می‌گوید نکن، آن فرق می‌کند. نه، بهتر است این را انجام بدهد و صلاحش بر این است، ولی حالش چون مقتضی این نیست لذا این را به او نمی‌گویم و با او مطرح نمی‌کنم.

و همین‌طور است مسائل و احکامی که در صدر اسلام تدریجی آمده، یک دفعه که نیامده، فرض کنید که مسأله شرب خمر، آیا شارع من اوّل الامر راضی به شرب خمر بود؟ آخر یا حلال است یا حرام، ما شق ثالث بر این شرب خمر نداریم، ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکارىٰ ﴿النساء، ۴۳﴾ خب این‌طور نیست که از وقتی که شرع آمده از ابتدا شارع گفته که بخورید، فعلاً هیچ! فعلاً که دستور نیامده حلال است! حلالاً طیبا فکلوه.

آیا نظر شارع در این‌جا إباحه بوده یا سکوت بوده؟ در مسأله إباحه یعنی استواءالطرفین. خب این‌طور که نبوده. چیزی که اصلاً موجب سکر است، چیزی که موجب خروج از انسانیت و ورود در بهیمیّت است این که نمی‌شود مورد نظر شارع باشد! یا فرض بکنید که در مورد زنا، خب آن موقع حرمت زنا از اوّل که نیامده، در مدینه آمد، حالا افرادی که

در آن موقع صفا می‌کردند و خلاصه به هر کیفیتی، عقاب نداشتند دیگر. هنوز حرمت نیامده بوده، بعد کم کم یکی یکی آمد. حالا صحبت در این است آن موقعی که هنوز حکم به حرمت نیامده بود آیا رضای شارع در این‌جا بود یا نبود؟ نه، در آن‌جا لحاظ حال فاعل بوده است تا لحاظ حال نفس الفعل. ببینید، قضیه رعایت فاعلی در آن‌جا و در بسیاری از موارد می‌بینیم که در آن‌جا مورد نظر شارع است و انجام می‌دهد. در مسائل تقیه همین‌طور، در احکام همین‌طور، خیلی این قضیه و این فرمولی که خدمت رفقا عرض کردم خیلی موارد کاربرد دارد و همان‌طوری که عرض کردم اصلاً در مسائل تربیت و تزکیه نفس و إعمال تربیت، علمای اخلاق و عُلمای سلوک آن‌ها اصلاً خودشان در این‌جا حساب‌ها دارند و مطالبی دارند.

اگر نظر رفقا باشد در آن قضیه و داستانی که بین مرحوم آقا و مرحوم آقای بهجت عرض کرده بودم آن‌جا هم همین مسأله بوده، همین نکته در آن‌جا بوده و ایشان می‌خواستند مرحوم آقای بهجت را به این

نقطه متوجه کنند که خلاصه در یک همچنین مواردی مجتهد چه تصمیمی باید بگیرد؟!

طرف سی سال نماز خوانده، از روی طهارت هم خوانده، بعد معلوم می‌شود که غسل‌هایش باطل بوده! باید بگوییم همه سی سال باطل است؟ خب طبق قاعده باطل است. الآن اگر از یکی بپرسند، می‌گوید آقا باطل است دیگر، نماز بدون طهارت مثل این‌که اصلاً غسلی انجام نداده و خب باید قضا کند! درست شد؟ امّا اگر مجتهدی در این مبانی فهمش و ادراکش بالا برود و متوجه بشود که خلاصه آن ملاک شارع و مناط برای تشریع و تکلیف این به چه کیفیت است، این شاید به نحو دیگری در این‌جا، در این موارد حکم کند که البته این هم می‌شود داخل در احکام شخصیه. توجه فرمودید!

خب پس در این‌جا این مسأله اقلّ ثواباً که آقایان در این مورد فرمودند جایی ندارد و این متعارض و متناقض با اصل تشریع احکام است. و در این‌جا مسأله برمی‌گردد به حسن فاعلی که به خاطر حسن فاعلی در این‌جا شارع تجویز کرده، همین‌طور در مورد کراهت هم به همین کیفیت است. این بحث

تمام شد.

حالا ببینیم در ما نحن فیه، اصلاً ما کاری به این قضیه نداریم، اصلاً ما اشتباه کردیم تکرار عمره مفرده را در لابه لای بحث مطرح کردیم، ، ببینیم اصلاً روایات در این زمینه چه می‌فرمایند.

یک مطلبی را که بارها خدمت رفقا عرض کردم و بسیار این مطلب مهم است این است که هیچ وقت در مقام استنباط و در مقام اجتهاد یک مرتبه سراغ اقوال علما نباید برویم.

ببینید آنچه که ما داریم، مدرک و مرجع ما است: یکی کتاب الله است و یکی هم سنت ائمه والسلام.

و البته خب مسائل عقلی و این‌ها جای خودش را دارد، آن که مدرک برای مجتهد است، در وهله اوّل کتاب الله است و بعد روایات و سیره و آثاری که از چهارده معصوم رسیده است و بس تمام شد!

این که همراه با روایت کلام فلان فقیه، توضیح فلان فقیه، فتوای فلان فقیه، من نمی‌فهمم این یعنی چه! ابتداء یک مجتهد و یک مستنبط فقط باید برود سراغ روایت، آن آثار معصوم علیه السلام، باید قبل

از این‌که سراغ مطالب و تقریرات بزرگان برویم، باید اوّل ببینیم که آن چه از روایات برای ما حاصل می‌شود اوّلاً بلا اوّل، چیست؟ بعد آن موقع خواستید بروید ،که باید هم این‌طور باشد، خواستید بروید جواهر را نگاه بکنید، مسالک را نگاه بکنید، فرض کنید که مبسوط و کتب دیگر بزرگان را در این زمینه و تقریراتی که دارند نگاه بکنید که باید هم نگاه بکنید، خیلی خوب است. انسان ببیند فلان فقیه ورود و خروجش در استنباط این مطلب به چه نحو بوده، برداشتش به چه نحو بوده؟

ما الآن در سال ۱۴۰۰ امدیم، یک فقیه در سال ۱۳۰۰ آمده، خب او هم مثل ما است، فرقی با ما ندارد، توجه می‌فرمایید!

این نکته خیلی دقیق است، فقیهی که صد سال قبل از ما آمده هیچ تفاوتی با ما که در الآن هستیم، ندارد الاّ این‌که او صد سال زودتر آمده، صد سال زودتر دردی دوا نمی‌کند، مطلبی را عوض نمی‌کند. چیزی را تغییر نمی‌دهد، یا یک فقیهی دویست سال زودتر آمده و در سال ۱۲۰۰ آمده و بسیار هم مرد بزرگی است، شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که فهمش

از این روایت به یک نحو دیگری است، و این فهم برای خودش است و ارتباط به امام ندارد. دویست سال قبل آمده ما حالا دویست سال بعد آمدیم، در این دویست سال چیزی تغییر پیدا نکرده، آسمان به زمین نیامده، مطلبی عوض نشده، توجه می‌کنید؟

کتابی، مدرکی، منبعی، اگر بود، می‌آورد. می‌گوید آقا مدرک من، الآن فلان روایت است و من می‌بینم نیست، خب شاید به فلان روایت رسیده در فلان جا، ولی وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم دارد براساس همین روایات نظر و فتوا می‌دهد که من الآن دارم می‌دهم. حالا دویست سال زودتر آمده یا چهارصد سال زودتر آمده به من چه مربوط است؟! به من ارتباط ندارد، ارتباط به فهم من ندارد! باید این مسأله مورد نظر قرار بگیرد، بله افرادی که در خود زمان ائمه علیهم السلام بودند و خود آن‌ها کیفیت استخراج معنا را از کلمات ائمه بیان کردند باید روی آن‌ها نظر داد نه این‌که باز قول آن‌ها حجت است نه! قول آن‌ها به هیچ وجه حجت نیست، نه قول زراره نه قول ابی‌عمیر، هیچ کدام! آن که حجت است فقط

کلام معصوم است، فقط کلام معصوم، چهارده نفر حجت است و بس و بقیه هم هیچ کدام حجت نیست، توجه فرمودید؟ آن را اوّل باید گرفت.

لذا به جای این‌که انسان ابتدا برود تقریرات را نگاه کند، اوّل باید بیاید ببیند آن که امام فرموده چه بوده؟ آن که به دست آمده چیست؟ بعد وقتی که این شد حالا برویم سراغ کلمات بزرگان.

شاید آن‌ها یک روش و بیانی دارند که ما نمی‌دانیم، خب انسان استفاده می‌کند، از تقریرات آن‌ها از کیفیت بیان آن‌ها، شاید نحوه برخورد آن‌ها و مواجهه آن‌ها با این مطالب و روایات به نحو دیگری بوده که برای آن‌ها یک همچنین حکمی پیدا شده است.

وگرنه در اکثر موارد ما اگر بخواهیم نظر بیندازیم می‌بینیم اکثر این فتواها صرف یک إستحسانی است! می گوید: >این‌طور به نظر می‌رسدظاهر روایت این را دلالت می‌کندبه نظر این‌طور می‌رسداین‌طور معلوم می‌شود

اگر فقیهی را دیدید سفت و محکم گفت: >مقصود و منظور این استاین استحضرت این را

می‌فرمایند

>به نظر من این می‌رسد

اما اگر ما هستیم و همین کتب و همین ادلّه، ما هم این ادله را داریم می‌بینیم دیگر. الآن همین وسائل هم در دست من است! خب چطور در این‌جا حالا یک نفر[بدون دلیل] می‌تواند یک همچنین جرعتی پیدا بکند و بگوید که مقصود امام این است. شما مگر در قلب و نفس امام هستی که می‌گویی منظور و مقصود امام این است؟! درست شد؟.

اما روایاتی که در این‌جا هست از ائمه علیهم السلام مختلف است، روایت اوّل روایتی است که از کافی از عبد الرحمان بن حجاج، سند صحیح است.

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: فِی کتابِ عَلِیٍّ فِی کُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ.

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: که فِی کُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ ، خب این فی کل شهر عمرة، و روایاتی که در این زمینه هست که حالا الآن توضیحش را می‌دهیم، حضرت می‌فرمایند: در هر ماه یک عمره است یعنی چه؟ یعنی در هر ماه یک عمره تشریع

شده؟ در بعضی هست لِکُلِّ شَهْرٍ عُمْرَة در این روایت یونُسَ بْنِ یعْقُوبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ إِنَّ عَلِیّاً کانَ یَقُولُ فِی کُلِّ شَهْرٍ عُمْرَهٌ. این لِکُلِّ شَهْرٍ یک قدری صراحتش بیشتر است، یعنی برای هر شهری یک عمره است. که در این‌جا تشریع است، بسیار خوب، این یک مطلب.

روایت دیگر باز روایت امام صادق علیه السلام است که با یک سند دیگر که این‌جا سند یونس بن یعقوب است باز حضرت در این‌جا می‌فرمایند: إِنَّ عَلِیّاً کَانَ یَقُولُ فِی کُلِّ شَهْرٍ عُمْرَهٌ خب ببینید روایات در این‌جا متعدد است هر چه روایات تعددش بیشتر باشد انسان را بیشتر متوجه یک نکته می‌کند که تاکید امام به چه چیزی تعلق گرفته، در بیان مطلب و در بیان حکم امام روی چه نقطه‌ای دست گذاشتند، با وجود این‌که مخاطبین مختلف هستند و هر کدامشان هم برای یک جا هستند.

روایت دیگر روایت علی بن ابراهیم است، عن علی بن الحمزة، البته علی بن ابی حمزة آدمی بود که بعداً منحرف شد و امامت امام رضا علیه السلام را قبول نکرد ولیکن روایاتی را که در زمان امام کاظم

علیه السلام نقل می‌کرده مورد قبول است. قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السّلام عَنْ رَجُلٍ یَدْخُلُ مِّکَةَ فِی السَّنَةِ الْمَرَّةَ أَوِ الْمَرَّتَیْنِ أَوِ الْأَرْبَعَةَ کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ إِذَا دَخَلَ فَلْیَدْخُلْ مُلَبِّیاً وَ إِذَا خَرَجَ فَلْیَخْرُجْ مُحِلًّا قَالَ وَ لِکُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ

حضرت فرمودند: هر ماه یک عمره دارد، فَقُلْتُ یَکونُ أَقَل؟ می‌شود کمتر هم انجام داد؟ دارد چانه می‌زند! می‌شود کمتر هم انجام داد؟ قَالَ لِکُلِّ عَشَرَةِ أَیَّامٍ عُمْرَةٌ در هر ده روزی یک عمره می‌توانی انجام بدهی، ثم قال، بعد دیگر آن حضرت ادامه می‌دهند، حضرت خودشان شش تا عمره در یک سال انجام دادند به خاطر جهات مختلف. خب این یک روایتی که در ابتدای قضیه حضرت می‌فرمایند: که در هر ماهی یک عمره است و بعد از اصرار راوی می‌فرمایند: در هر ده روزی یکی. این‌ها را رفقا دقت کنند که وقتی که بعد می‌خواهیم برگردیم به این‌ها این کیفیت مطلب روشن بشود که ببینیم جزو کدام یک از دو دسته است؟ آیا تکرار عمره مفرده، در هر ده روز از باب اقلُّ استحباباً است، یعنی از باب

استحباب کمتر است نسبت به استحباب بیشتر، یا از همان باب حسن فاعلی است که عرض کردیم.

البته روایت دیگری از حلبی است که حضرت می‌فرماید: اَلْعُمْرَةُ فِی کُلِّ سَنَةٍ مَرَّةٌ. خب معلوم است که این روایت مربوط به عمرهٔ تمتّع است و مشخص است که عمره، عمرهٔ مفرده نیست، یا مثلاً روایت امام باقر علیه السلام لا یَکونُ عُمْرَتَانِ فِی سَنَةٍ. مشخص است که عمره، عمره تمتع مورد نظر است. روایتی دیگر، روایت صدوق است از اسحاق بن عمار، قال اباعبدالله علیه السلام که حضرت می‌فرمایند: السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً یُعْتَمَرُ لِکُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ. این هم خب دیگر تصریح بر این است که لکُلِّ شهرٍ عمرة.

روایتی دیگر، همان روایت علی بن حمزه است عن ابی الحسن که به سند دیگر نقل شده ولی همان روایت است.

روایت دیگر از بزنطی است، عَنِ الرِّضَا أَنَّهُ قَالَ: لِکُلِّ شَهْرٍ عُمْرَةٌ. آن روایت روایت موسی بن جعفر بود، ولی این روایت، روایت امام رضا علیه السلام است. این چند تا روایت در این زمینه است، البته

خب من باز یک تفحص دیگر می‌کنم ببینم که باز روایت دیگری در این زمینه هست یا نه. آن‌چه که در نظر من است در یک جا من در بعضی روایات حتی نهی هم دیدم ولی در این‌ها نیست.

ممکن است گفته بشود بیان حضرت: لِکُلِّ شهرٍ عمرة در این‌جا از باب تشریع است که خداوند برای هر ماهی یک عمره تشریع کرده است. خب چه اشکال دارد دو تا عمره آدم انجام بدهد، سه تا انجام بدهد، منافاتی با هم ندارد. آن تشریع برای شهر یک عمره است، خب ممکن است که انسان یک عمره‌ای که تشریع شده انجام بدهد و بعد هم از باب خود نفس مقربیت و مرغوبیت این عمره نزد شارع، برود یک عمره انجام بدهد، دو تا انجام بدهد، سه تا انجام بدهد و این چه اشکالی در این‌جا دارد؟ این را دیگر إن‌شاءالله برای فردا.

تلمیذ: این تفاوت حکم نسبت به افراد، همان مطلبی است که حضرت علامه فرموده‌اند: برای هر شخص خاصی، حکم خاصی است.

استاد: بله عرض کردم این مسأله رعایت فاعل

نسبت به خود قضیه حسن فعل آن اقتضا می‌کند که در موارد متعدد نسبت به شخص احتمال دارد که آن حکم تفاوت پیدا بکند و البته این‌طور نیست که هر کسی بیاید بگوید.

تلمیذ: این‌طور نیست که هرکس بیاید و فتوا بدهد بلکه مجتهد هم باید هفت میلیارد انسان در دنیا ارتباط داشته باشد.

استاد: بله، نمی‌شود که انسان بطور کلی یک فتوا بدهد.

تلمیذ: حکم کلی که جداست، بلکه هر فردی حکم خاصی دارد.

استاد: باید یک ارتباط مستقیم باشد نمی‌شود همین‌طوری آدم، فتوا بدهد. الآن خیلی از موارد هست مثلاً وقتی که از من یک سؤالی می‌کنند می‌گویم تا خود شخص نیاید و مشافههً او را نبینم و از او سؤال نکنم، نمی‌توانم جواب بدهم. مثل این‌که یک نامه‌ای بنویسند و من هم پشتش بنویسم که آقا فلان کار را بکنید. بعضی چیزها خب مشخص است و نیاز به این مسائل ندارد. ولی خیلی از مطالب و موارد و ـ مسئله فقط، مسئله وضو گرفتن و نماز

خواندن نیست ـ قضایایی است که اصلاً به زندگی شخص برمی‌گردد، آدم یک حکم بدهد باید یک زندگی از بین برود، یک زن و شوهر باید از هم جدا شوند. یک زن و شوهر ۲۰ سال است با هم زندگی کردند، ۱۵ سال است که با هم زندگی کردند حالا می‌بینی یک مشکلی پیدا شده می‌گوید آقا بلند شویم برویم؟! این‌ها تا چه کسی باشند؟ چه باشند؟ قضیه این‌طور نمی‌شود هر کسی به همین راحتی بیاید و بگوید که آقا حرام، تو جدا شو و تو هم جدا شو و نمی‌دانم از همدیگر جدا شوید یا این‌که عکس مسأله است.

این‌ها مطالبی است که باید شخص نسبت به مبانی کاملاً وارد و بصیر باشد، فرمولی نیست، انسان یک چیزی بگوید برای همه، یک نسخه را برای همه بپیچد، یک فتوا و حکمی بخواهد برای همه صادر بکند، و نظایرش را در تاریخ داریم، در سیره داریم.

می‌بینیم که ائمه به مسائل مختلف، جواب‌های مختلفی داده‌اند، به یکی یک جواب، وبه شخص دیگر جواب دیگری داده‌اند، و دو جواب مختلف به

دو نفر. در حالی که تقیه هم نبوده، اصلاً مورد، مورد تقیه نبوده، جای تقیه نبوده! این‌ها از همان است که امام اطلاع بر چیزی داشته که ما اطلاع نداریم، ظاهر قضیه یکی است امّا در باطن حضرت فرمودند: تو برو این کار را بکن.

خب این‌که این کار را بکن آیا حضرت از آن اطلاع بر غیبشان پاسخ دادند یا این‌که مطلب طور دیگری بوده؟ ظاهر قضیه برای ما این‌طور بیان شده. این‌ها چیزهای مختلفی است که هر کسی نمی‌تواند دست به حکم و فتوا ببرد، این کار دارد!!!

یک شخصی تعریف می‌کرد می‌گفت: یک زنی بود اصلاً در یک فضای دیگری بود، در یک عوالم دیگری بود اهل نماز و این‌ها نبود، بعد می‌گفت خلاصه با این صحبت کردیم و آقا بالاخره بعد از یک مدتی این حاضر شد که نماز بخواند. گفته بود حاج آقا من نماز می‌خوانم امّا لاکم را از روی ناخنم نمی‌توانم پاک کنم. گفته بود باشه خدا نماز با لاک هم قبول دارد. این نماز را با همان لاک می‌خواند. یکی به او گفت: بابا این چه حرفی است که به او می‌زنی با لاک نماز باطل است! گفت: ببین من نماز

را از کله و پایش آوردم تا دَم ناخنش، من تا این‌جا آوردم. این یک مقدار را نتوانستم، تو بیا این دو سانت را درستش کن، ما نتوانستیم ما تا این‌جا آوردیم. حالا دارد بیچاره نماز می‌خواند. بگویی نمازت باطل است!! می‌گوید: برو بابا دنبال کارت، برو دنبال دین و ملتت!! این اصلاً در یک فضایی است که نمی‌تواند غیر از این تصور کند. این برایش مثلاً لاک خیلی مهم است.

خب حالا نماز را آن‌طوری بخوان بالاخره خدا یک کاری می‌کند، بالاخره خدا همه جور بنده دارد، خودش همه جور درست کرده! همه جور نفس و همه جور بنده و همه جور دارد دیگر! این که نمی‌شود که آدم یک دفعه بیاید بزند و شمشیر را بگذارد از اوّل تا آخر را درو کند، آن وقت دیگر علی می‌ماند و حوضش!

حالا ما خودمان خیلی آدم خوب و متعبد و مؤمن و ملتزم هستیم؟ ما هزار درجه از این‌ها بدتریم! هزار درجه بدتریم!! خودمان را به این صورت و به این ظاهرالصلاحی درآوردیم و خیال کردیم خبری

است! معلوم نیست آن طرف این‌ها از ما جلوتر نباشند!

در این تعلیقاتی اجتهاد و تقلید یکجا مقداری خلاصه تجری کردیم و در آن‌جایی که مجتهد هر حکمی را که به مقلد می‌گوید، اوّل خودش باید آن حکم را انجام بدهد، این‌جاها یک دقتی بفرمایید. این نیست که فقط بنشیند و بگوید بروید و انجام بدهید، خودش باید جلوتر برود انجام بدهد و به مقلد هم بگوید شما هم بفرمایید و انجام بدهید در مسائل مختلف. یا فتوا ندهد یا وقتی فتوا می‌دهد خودش جلو جلو باید برود و حرکت کند.

آن‌وقت معلوم می‌شود که کی جلو است و کی عقب است، یک دفعه می‌بینی همین‌ها، همین‌هایی که لاک زدند، همین‌هایی که موهایشان پیداست، خیلی از ما جلوترند، خیلی به خدا نزدیکترند! موقع امتحان معلوم می‌شود که چه کسی جلو است و چه کسی عقب است.

تلمیذ:مطلبی که از آقای بروجردی نقل فرمودید...

استاد: بله، آقای بروجردی تقبیل عتبه را احتیاط

می‌کردند ولیکن لازم نبود احتیاط کنند، تقبیل عتبه هیچ اشکالی ندارد بلکه بسیار هم مستحب است و این‌جا جای احتیاط نبوده است که ایشان فرمودند.

تلمیذ: موارد زیبایی را آورده ...

استاد: خب ببینید همین یکی از مواردی است که امروز صحبتش شد، سلیقه شخصی موجب تبدل فتوی است، به عنوان این‌که این شبیه سجده است، مگر به صرف تشبیه، یک حکمی از آن اصل برمی‌گردد؟

تلمیذ: ایشان هم متعرض شده است.

استاد: این هم متعرض شده بارک الله خدا خیرش بدهد، خدا خیرش بدهد، اصلاً مگر سجده هم ایراد دارد؟ شما سجده شکر انجام می‌دهید، می‌خواهید حرم امام رضا علیه السلام مشرف بشوید خدا به خاطر توفیقی که داده سجده می‌کنی، سجده شکر را انجام می‌دهی، هیچ ایرادی ندارد، کی گفته ایراد دارد؟ کی گفته حرام است؟ شما امام رضا علیه السلام را که سجده نمی‌کنید، خدا را سجده می‌کنید به خاطر تشرف به زیارت حضرت. خیلی هم

مستحب است و خیلی هم خوب است. اصلاً به ایشان باید گفت که تشبه هم هست، باشد، تشبه باشد چه اشکالی دارد؟ یعنی این‌ها مسائلی است که باید آدم دقت کند.

ما در استنباط سلیقه نداریم، سلیقه شخصی برای خود شخص است.

شما برای این احتیاط واجب باید دلیل بیاورید. به خیال من این است، به ظن من این است، به نظر من این تشبیه به سجده است...، به خیال من که این دلیل نمی شود، مجتهد در مقام فتوی و در مقام بیان باید محکم باشد، خیال و توهم و این‌ها این‌جا راه ندارد.

تلمیذ: ایشان دراین موارد، متأثر از مرحوم دُرچه‌ای بوده است.

استاد: مرحوم درچه‌ای نسبت به ائمه خلاصه می‌گویند یک کم لطفی‌هایی داشته، مرحوم آقا سید محمد باقر دُرچه‌ای خیلی جانب ادب و احترام را درصحبت نداشته.

تلمیذ: مرحوم دُرچه‌ای هم متأثر از شیخ الشریعه اصفهانی بوده! در این کتاب می‌خواندم که ایشان این

طور استدلالهایی نسبت به روایات داشته است!

استاد: این سلسله نسب فرهنگی و ثقافی را شما پیگیری می‌کردید؟!

تلمیذ: تأثیر استاد در نفس شاگرد مهم است؟

استاد: بله، این هست! البته آقای بروجردی با مرحوم آقای دُرچه‌ای فرق می‌کرد ، حالا یک شخصی یک سلیقه و یک نظری دارد و مردم که معصوم نیستند.

آقای بروجردی مرد بزرگی بوده، بله! مرد بزرگی بوده، عِرق دینی داشت، حمیت دین داشت، کجا مثل این‌ها پیدا می‌شود دیگر، مرحوم آقا می-گفتند: ایام ماه صفر بود دسته سینه‌زنی آمده بود از تهران یا اصفهان بود، یک جایی آمده بود و آمده بود در قم، آمده بودند خانه آقای بروجردی، و همین که نشسته بودند یک دفعه یکی می‌گوید که ـ همان رئیس هیئت‌شان ـ برای سلامتی حضرت آیت الله بروجردی و امام زمان علیه السلام صلوات. ایشان سرشان را می‌آورند از داخل آن پنجره بیرون و می‌گویند: کدام بی‌ادبی اسم مرا بر اسم امام زمان

علیه السلام مقدّم کرد؟ بروید من با شما ملاقات نخواهم کرد، در را بستند و رفتند داخل! حالا ما این‌طوری هستیم؟ یک تشویق هم می‌کنیم!!

خدا رحمت کند، آدم با عِرق و با حمیّتی بود، آدم بزرگی بود، ولی خب بالاخره هر کسی اشتباه می‌کند دیگر، طبیعی است دیگر. خب بَشرند دیگر! ما که معصوم نیستیم! هر کسی اشتباه خودش را می‌کند، الآن معصوم فقط یک نفر است ، دیگران معصوم نیستند.

اللهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد